

# بچه‌ها بختتري!



• سال دهم • اسفندر ۱۳۰۰ • شماره ۱۲۰  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم‌بینا



## در اسفند دوست داشتنی بخوانید

- ۲ ..... روز خوب کوچی ما
- ۵ ..... یوهاها
- ۷ ..... شعر میوه‌ها
- ۹ ..... مرغ پر قرمزی
- ۱۱ ..... دست و زبان
- ۱۲ ..... حق شکم
- ۱۳ ..... درخشش چشم جانوران
- ۱۴ ..... آب زیان آور
- ۱۶ ..... بز بز قندی
- ۱۸ ..... دیدنی‌های سیستان
- ۲۱ ..... کلمه‌ی طلایی
- ۲۲ ..... چیستان
- ۲۳ ..... گل‌های خندان
- ۲۶ ..... خاطرات یک نوزاد

## روز خوب کوچهی ما

روزهای ماه اسفند را می‌شمریم تا ببینیم چند روز به سال جدید و نوروز باقی مانده اما بزرگ‌ترها با نگاه به تقویم به دنبال یک‌روز دیگر بودند. یک‌بار وقتی بابا و مامان مشغول صحبت با برادر و خواهر بزرگم بودند، از مامان پرسیدم: «مامان جان، شما ظاهراً مثل ما منتظر سال نو و عید نیستید! پس برای چه کاری برنامه‌ریزی می‌کنید؟» مامان جواب داد: «عزیزم، ما هم شوق و ذوق نوروز را داریم ولی کاری که قرار است ما انجام دهیم و می‌خواهیم شما هم در آن مشارکت داشته باشید، پیش از رسیدن عید باید انجام شود!»

خواهر کوچولو که پشت من قائم شده بود، رو به مامان کرد و گفت: «حتماً خرید لباس و کفش است!» برادر بزرگم با حرکات

صورت به او نشان داد که جوابش درست نیست. خواهرم این بار حق به جانب گفت: «پس خرید شیرینی و شکلات است!» بابا دستی به موهای بلند او کشید و گفت: «نه دختر گلم!» خواهر کوچولو که از جوابهای اشتباه خودش خجالت کشیده بود، ساکت شد. داداش کوچولو دوید و خواست در گوشی به او چیزی بگوید که البته همه شنیدیم. او گفت: «وسایل سفره‌ی هفت‌سین!» وقتی دوتایی این جمله را بلند گفتند و باز با سر تکان دادن بزرگ‌ترها به نشانه‌ی پاسخ اشتباه روبه‌رو شدند، رفتند و یک گوشه نشستند.

مامان رفت و دست هر دوی آنها را گرفت، پیش ما آورد و گفت: «عزیزان من! ما قرار است چیزی بخریم ولی نه آن چیزهایی که شما گفتید! می‌خواهیم نهال بخریم!» داداش

**کوچولو پرسید: «نهال دیگر چیست؟ خوردنی است؟» من گفتم:  
«هیچ کدام، کاشتنی است!»**

**بابا گفت: «نهال همان چیزی است که وقتی می‌کاریم، بعد از مدتی به یک درخت زیبا تبدیل می‌شود. روز پانزدهم ماه اسفند، روز درختکاری است و همه‌ی مردم سعی می‌کنند در حیاط خانه یا در کوچه یا بوستان نزدیک خانه‌ی خود نهال بکارند.»**

**مامان صحبت بابا را این‌طور ادامه داد: «قرار است ساکنان کوچه‌ی ما به پیشنهاد آقای قربانی، روز درختکاری به همراه فرزندان‌شان درخت بکارند. هر خانواده به تعداد اعضای خود، نهال خریداری می‌کند و جلوی درِ خانه‌اش در کوچه می‌کارد. حالا از شما عزیزان دلم می‌خواهم به ما کمک کنید تا وقتی**

نهال کاشتیم، به موقع به آنها آب بدهیم و نگذاریم این موجودات زیبا خشک یا پژمرده شوند!»

روز درختکاری، تعداد نهال‌های خانوادگی ما بیشتر از بسیاری از همسایه‌ها بود. بابا گفت: «همان‌طور که به لطف خدا تعداد فرزندان ما زیاد است، تعداد درختان‌مان هم بیشتر می‌شود! درختان منبع اکسیژن ما انسان‌ها هستند پس برای حفظ آنها تلاش کنیم.»

«قاصدک»

**یوهاها**

**دیشب هوا پُر بود**

**از رعد و برق و باد**

**یکدفعه یک قوطی**

از آسمان افتاد  
آمد از آن بیرون  
غولی به شکل دود  
انگشت‌هایش سبز  
موهایش آبی بود  
او گفت: «یوهاها  
در خدمت‌م قربان!  
هر مشکلی دارید  
حل می‌کنم آسان.»  
گفتم بفرمایید:  
این کیف و این دفتر  
حل کن، بخوان، بنویس

## تا صفحه‌ی آخر

«طیبه شامانی»

### شعر میوه‌ها

مثل یه توپِ گردم

گردالی و شیرینم

بهم می‌کن نارنگی

پوست تنم نارنجی

میوه‌ی پاییز هستم

خوشبو و شیرین هستم

جزو مرگباتم

پراز ویتامین هستم

\*\*\*\*\*



بلال، بلال، بلال  
موی طلایی دارم  
دونه دارم فراوون  
کباب می شم چه آسون  
کنسرو می شم به راحتی  
پخته می شم به آرومی  
توی سالاد ریخته می شم  
من با غذا خورده می شم  
\*\*\*\*\*

بوته‌ی من پُر خاره  
خارهای گنده داره  
برگ‌های ریزی دارم

شکل قشنگی دارم  
یه میوه‌ی کوچکم  
هم ترش و هم شیرینم  
من شکل شاتوت هستم  
کوچک‌تر از او هستم

«صفا معینی»

## مرغ پر قرمزی

به مرغ پر قرمزی به این دلیل که تمام پره‌هایش قرمز بود،  
پرقرمزی می‌گفتند. روزی روباه چشمش به مرغ پرقرمزی در  
حیاط خانه افتاد و آب از دهانش راه افتاد. روباه به سمت خانه  
دوید و به همسرش گفت: «آب را برای پختن مرغ روی اجاق  
بگذار.» بعد سریع برگشت و قبل از آنکه پرقرمزی بفهمد چه

شده، او را گرفت و داخل گونی انداخت.

پرقرمزی نتوانست سر و صدا راه بیندازد و کمک بخواهد. خوشبختانه کبوتر او را دید و فوری سر راه روباه دراز کشید و وانمود کرد که بال‌هایش زخمی شده است. روباه با دیدن کبوتر خیلی خوشحال شد. گونی را زمین گذاشت و به‌دنبال کبوتر رفت. کبوتر با زرنگی، آهسته‌آهسته دور شد.

پرقرمزی از توی گونی بیرون آمد و سنگی را به‌جای خود توی گونی گذاشت و فرار کرد. وقتی کبوتر متوجه شد که دوستش به سلامت از خطر دور شده است، پرواز کرد و روی درخت نشست. روباه ناچار برگشت تا گونی را بردارد. او فکر می‌کرد مرغ داخل گونی است. وقتی روباه به خانه رسید، گونی را داخل آب‌جوش خالی کرد اما به‌جای پرقرمزی، سنگ

**توی آبجوش افتاد و سر و روی روباه را سوزاند.**

«محمد شمس»

## **دست و زبان**

**روباه از دست شکارچیان می‌گریخت. از هیزمشکن خواست او را پنهان کند. هیزمشکن به روباه گفت، در کلبه‌ی او مخفی شود. به‌زودی شکارچیان از راه رسیدند و از هیزمشکن پرسیدند، روباهی در آن اطراف دیده است یا نه؟ هیزمشکن گفت: «نه» اما با انگشت شست خود به مخفیگاه روباه اشاره کرد. شکارچیان حرف او را پذیرفتند اما اشاره‌اش را نادیده گرفتند.**

**زمانی که روباه از رفتن شکارچیان مطمئن شد، از کلبه بیرون آمد و بدون خداحافظی با هیزمشکن به‌راه افتاد. هیزمشکن او**

را که بدون تشکر و خداحافظی رفته بود، سرزنش کرد. روباه  
به راه خود ادامه داد و صدا زد: «اگر دستت با زبانت یکی بود،  
حتماً از تو تشکر می کردم.»

این حکایت در باره‌ی کسانی است که گفتار و کردارشان یکی  
نیست.

«ترجمه حسین ابراهیمی (الوند)»

## حق شکم

حق شکمت بر گردن تو این است که هیچ چیز حرامی چه کم  
باشد و چه زیاد وارد آن نکنی. در خوردن خوراکی‌های حلال  
نیز برای شکمت حد متوسط را رعایت کنی و آن مقدار که به تو  
نیرو می‌بخشد، استفاده کنی و از حد آن خارج نشوی و آن را  
به سوی ناجوانمردی نکشانی. شکمت را در هنگام تشنگی و

**گرسنگی کنترل کنی زیرا نتیجه‌ی پر خوری برای صاحبش تبلی و کسالت است و او را از هر عمل خیر و خوبی باز می‌دارد. زیاده‌روی در نوشیدن مایعات نیز به سخافت منتهی و مایه جهالت و بی‌عقلی می‌شود.**

«بخشی از رساله‌ی حقوق امام زین‌العابدین (ع)»

## **درخشش چشم جانوران**

**آیا می‌دانید چرا چشم جانوران در تاریکی می‌درخشد؟ چشم بسیاری از جانوران که به بینایی در شب نیاز دارند، در تاریکی می‌درخشد اما اینکه جانوران در تاریکی محض بتوانند ببینند، حقیقت ندارد. اگر گربه‌ای را در اتاقی کاملاً تاریک قرار دهید، بهتر از ما نخواهد دید اما جانوران با نور ضعیف هم می‌توانند راحت حرکت کنند. برای مثال، گربه‌ای که شبانه در خیابان راه**

می‌رود؛ برای دیدن، از نور چراغ‌های خیابان، روشنائیِ خانه‌ها و از مهتاب هم کمک می‌گیرد.

گره‌ها و بسیاری از جانوران وحشی، در پشت شبکیه چشم‌شان لایه‌ای از سلول‌های خاص دارند. این لایه، اثرِ نور ضعیف را چند برابر می‌کند. اگر در تاریکی به چشم برخی جانوران نور بتابانید، این لایه با درخشش سبز رنگ برق می‌زند.

«سپیده عندلیب و حسین یاسینی»

## آبِ زیان‌آور

چگونه آب می‌تواند برای انسان‌ها زیان داشته باشد؟ ما برای زندگی به آب تازه و سالم نیاز داریم اما هنگامی که مواد شیمیایی و فاضلاب‌های انسانی به آبگیرها و رودها راه پیدا

می‌کند؛ آب، آلوده و کثیف می‌شود. این موضوع دلیل مرگ ۵ میلیون انسان در سال است یعنی هر روز ۱۴ هزار انسان به دلیل آلودگی آب‌ها می‌میرند.

آلودگی آب دریاها هنگامی که کشتی‌های نفتکش غرق می‌شوند، آسیب زیادی به محیط زیست دریایی و آب‌ها می‌زنند. این آلودگی به‌ویژه برای پرندگان دریایی، فُک‌ها و شنگ دریایی مضر است. نفت به پرها و پوست این جانوران می‌چسبد و به همین دلیل حرکت کردن و گرم ماندن برای آن‌ها بسیار دشوار می‌شود.

در سال ۱۹۸۹ میلادی، از یک کشتی نفتکش، مقدار زیادی نفت به آب‌های آلاسکا نشت کرد که سبب مرگ ۲۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار پرنده و ۲۸۰۰ تا ۵ هزار فُک شد.



**چه هوایی باعث خفگی انسان می‌شود؟ دود کارخانه‌ها و دود  
آگزوز خودروها، آلودگی و گازهای مضر را در هوا آزاد کرده  
و تنفس را دشوار می‌کند. در برخی شهرها می‌توانید آلودگی  
را به وضوح در هوا ببینید. به این پدیده، «مه دود» می‌گویند.  
در سال ۱۹۵۲ میلادی، آلودگی هوا در شهر لندن پایتخت  
انگلیس، باعث مرگ ۱۲ هزار نفر شد. مه دود را در گذشته، سوپ  
نخود می‌نامیدند زیرا مانند سوپ نخودفرنگی، بسیار غلیظ بود.  
«مه‌داد تهرانیان‌راد»**

## **بزبز قندی**

**اولین وظیفه‌ی بز، دادن شیر به صاحبش است و او این وظیفه را  
انجام داده و حالا خیال حرکت و پیاده‌روی دارد. کجا؟ به  
جنگل و صحرا! چرا؟ برای غذا خوردن! حیف که او به جنگل**

می‌رود تا شاخه‌های تر و تازه و نرم و نازک، پوست ساقه‌ی نهال‌ها و جوانه‌ها را بخورد! اما کارهای زیان‌آور او فقط این‌ها نیست. او با سُم‌های جوانه‌های تازه روئیده، بوته‌ها و گیاهان جوان را هم لگدمال می‌کند. این کارهای او کشاورزها را ناراحت می‌کند.

بز به راحتی از روی گودال‌ها می‌پرد و از سربالایی‌ها و سرپایینی‌ها خیلی چابک عبور می‌کند. شنیده‌ای که می‌گویند آن شخص مثل یک بز، چابک است؟ مردم با این مثال می‌خواهند بگویند که آن شخص در حرکاتش خیلی تند و سریع است.

قیافه‌ی بز، کمی عجیب است. او با یک دسته مو در جلوی سر، شاخ‌های تابدار و ریشی که از چانه‌اش آویزان است، ما را به

**خودش علاقه‌مند می‌کند.**

«مترجم، کتاب‌های بنفشه»

## **دیدنی‌های سیستان**

**ویژگی‌های شهر زاهدان** زاهدان، شهری چند دروازه و مهاجرپذیر است. دین و مذهب، مهم‌ترین عامل اتحاد و هم‌دلی مردم زاهدان است. وجود ادیان مختلف و مذاهب متفاوت اسلامی، این شهر را به الگوی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ادیان و مذاهب مختلف تبدیل کرده است. زاهدان که با کوه‌ها احاطه شده است قدمتی بیش از ۸۵ سال ندارد.

**بازدید از زاهدان** در سفر به زاهدان، از بازار سنتی این شهر که خاستگاه لباس‌های محلی و سوزن‌دوزی بلوچی است، دیدن کنید. بازارچه سرپوش زاهدان، ساختمان قدیم دادگستری و

تلگراف‌خانه‌ی هرمک، از دیدنی‌های این شهر است. بازدید از موزه‌ی بزرگ منطقه‌ای جنوب شرق کشور با زیربنای ۱۱ هزار متر مربع، بسیار جذاب است. در این شهر می‌توانید از قبرستان هفتاد ملاً واقع در حاشیه‌ی شرقی روستای روپس در ۲۰ کیلومتری روستای تمین دیدن کنید.

دیدنی‌های سایر شهرهای استان همه‌ی شهرها و روستاهای استان سیستان و بلوچستان دیدنی است. بعضی شهرها ماند زابل از نظر تاریخی و برخی مانند خاش از نظر طبیعی دیدنی هستند. مناطقی مثل منطقه‌ی آزاد چابهار از نظر اقتصادی و طبیعی دیدنی هستند.

شهر سوخته اوج تمدن شهرنشینی در ۵ هزار سال پیش: این شهر دو بار در طول تاریخ آتش گرفته و به همین دلیل، «شهر

سوخته» نام گرفته است. شهر سوخته، یک نظام مرتب آبرسانی و تخلیه‌ی فاضلاب داشته و در زمینه‌ی پزشکی هم عمل‌های شگفت‌انگیزی مانند جراحی جمجمه در آن انجام شده است. در این شهر، بناهای مسکونی، صنعتی، یادمانی و گورستان وجود دارد. کاوش‌های باستان‌شناسی در این شهر هنوز ادامه دارد و اطلاعات در باره‌ی آن در حال افزایش است.

اولین پویانمایی (انیمیشن) دنیا بسیاری از باستان‌شناسان، تصویر روی یک جام سفالین –متعلق به ۵ هزار سال پیش– در شهر سوخته را «اولین تصویر متحرک یا انیمیشن» در دنیا می‌دانند. تصویر روی این جام، بزی را در حال حرکت و پرش به سمت درخت برای خوردن برگ نشان می‌دهد.

«مهدی چوبینه، کورس امیری‌نیا»

## کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی ماه بهمن، «والدین» بود. در ماه بهمن که تازه به پایان رسیده، هم روز بزرگداشت مادر را سپری کردیم و هم روز قدردانی از پدر. پاسخ پرسش‌ها بدین ترتیب بود: ویران، انگشتر، لنگر، دیسک، ییلاق، نُقل.

کلمه‌ی طلایی اسفند، پنج حرف دارد که برای پیدا کردن آن باید پاسخ این پرسش‌ها را بدانید:

۱. میوه‌ی شیرین و کوچک اواخر بهار و اوایل تابستان که اگر نامش را برعکس کنید، باز هم همان نام می‌شود.

۲. با دوربین، آن را می‌گیرند.

۳. وسیله‌ای که برای اعلام آغاز جنگ در قدیم می‌نواختند و «توخالی» آن هم ضرب‌المثل است.

۴. کشوری در اروپا که یکی از تمدن‌های کهن جهان را داشته و سه حرف آخر آن، یک خوراکی بسیار مهم است.
۵. یکی از دو تا جوراب یا دو تا کفش.

## چیستان

\* آن چیست خودش به اندازه‌ی یک انار و بلندیِ قدش به اندازه‌ی یک منار است؟

\* آن کدام دو همسایه هستند که هرگز همدیگر را نمی‌بینند؟

\* آن چیست که ارغوان قبایی دارد

در زیر زمین، حال و هوایی دارد

گرد است و مدور است و چتری دارد

همچو دمِ موش، پایی دارد

\* اولم، اول خیار است

دوّم، آخرِ یار است  
سوّم، دوّم آب است  
چهارم، سوّم راز است  
آخرم، آخر کوزه.

\* آن چیست که ما می‌بینیم ولی خدا نمی‌بیند؟

پاسخ چیستان‌های بهمن

یخ، هویج، هواپیما، خربزه، ماهی.

گل‌های خندان

دوستان عزیز! چندتا از لطیفه‌های این نشریه را دوست فعال و پرکار ما و شما، خانم اسماء دغاقله ارسال کرده که از این دوست خوب تشکر می‌کنیم و منتظر مطالب بعدی او هستیم. شما هم می‌توانید لطیفه، چیستان و کلمه‌های مناسب برای کلمه‌ی



طلایی را برای ما ارسال کنید تا با نام خودتان در نشریه نوشته شود.

✚ یکی رفت پرچم بخره، به صاحب مغازه گفت: «پرچم ایران دارید؟» فروشنده پرچم را آورد و به او نشان داد. او پرچم را گرفت، نگاهی به آن انداخت و گفت: «رنگ دیگرش را ندارید؟»

✚ یک روز آقا گرگه رفت خانه‌ی سنگول و منگول. در زد و گفت: «در را باز کنید، منم مادرتان!» یکدفعه پلنگ‌صورتی در را باز کرد و گفت: «از این جا رفتند!»

✚ یک روز یه موشه رفت داروخانه و گفت: «مرگ من دارید؟»  
✚ یک نفر رفت حمام و با خودش خودکار برد. پرسیدند: «برای چه خودکار آوردی؟» گفت: «آخه می‌خواهم هر جا را شستم،

**علامت بگذارم!»**

**‡ دو تا دزد تنبل، بانکی را زدند! اولی گفت: «بیا پول‌ها را بشماریم.» دومی: «حوصله داری! فردا رادیو اعلام می‌کند!»**

**‡ دو نفر در طول میهمانی، کنار هم نشسته بودند ولی یک کلمه هم با هم حرف نزدند. پس از دو ساعت، یکی از آنها به دیگری گفت: «پیشنهاد می‌کنم حالا در مورد موضوع دیگری سکوت کنیم.»**

**‡ دو نفر با هم رفتند سینما. توی فیلم، یک گاو شروع کرد به دویدن به طرف تماشاچیان. اولی پرید زیر صندلی. دومی گفت: «خجالت بکش، این فیلمه.» اولی گفت: «من و تو می‌دونیم فیلمه اما گاو که نمی‌دونه.»**

## خاطرات یک نوزاد

لطفاً کسی در این مکان چیزی ننویسد یک پرستار روی  
پایم چیزی نوشته و در رفته است. چون نمی‌توانم بخوانم چی  
نوشته، خیلی ناراحتم و بی اختیار گریه می‌کنم. افسردگی بعد  
از زایمان که می‌گویند، همین است!؟

حلال زاده بعد از چند ساعت بالاخره بابایم را  
دیدم. خوشبختانه قیافه‌اش تا حدودی به خودم رفته است.

سور تولد توی ماشین نشسته‌ایم و می‌خواهیم برویم خانه!  
هرچه گریه می‌کنم تا به مناسبت تولدم همه با هم شام برویم  
بیرون، کسی توجه نمی‌کند. حیف که پول ندارم، وگرنه خودم  
همه را می‌بردم رستوران تا دور هم شیر بخوریم.

«مهر داد صدقی»

